

یحیی ذکا

آثار و مدارک درباره رقص در دوره‌های تاریخی ایران، بویژه در روزگار مادها و هخامنشیان و اشکانیان در سنجش با دوره‌های پیشین، بسیار ناچیزتر و کمیابتر است. آثار و نگاره‌های بازمانده از این دوره‌ها، همچنین نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستانی، در این جستار (مبحث) مهر خاموشی بر لب زده و کوچکترین یادی از رقص و چگونگی آن نمی‌کنند. این کمیود آثار و مدارک و یاد نکردن تاریخ‌نویسان را شاید بتوان چنین باز نمود که سرازیر شدن آریاییان در سرزمین ایران و در آمیختن آنان با مردم بومی این آب و خاک، انگیزه پیدایش هرج و مرج در کیش و زندگی و آیینهای بومیان گردیده و شکست خوردگان رفته رفته، کیش و آیینهای آریاییان را پذیرفته و باورها و آیینهای کهن خود را از دست داده‌اند. زیرا می‌دانیم آریاییان با آنکه بسیار چیزها از فرهنگ مادی مردمان بومی و همسایگانشان فرا گرفته بودند، و زندگانی خود را بر روش آنان بس می‌بردند، لیک در کارهای کیشی و معنوی و آیینها، از این مردمان پیروی نکرده، همان ویژگیهای تژادی و معنوی و خوی‌های خود را نگاه داشتند و چون در آن هنگام در برپا داشتن آیینهای کیشی آریاییان رقص و موسیقی بکار بسته نمی‌شد و چندان ارجی نداشت از اینرو این دو هنر چنانکه بایست در میان آنان پیشرفت نکرده و در آثار و نوشته‌های آن روزگاران جای پای از خود باز نگذاشته است.

هرودوت در جایی که درباره آیینهای کیشی ایرانیان هر روزگار هخامنشی می‌نویسد، یادآوری می‌کند که آیینهای کیشی آنان با آهنگ و موسیقی همراه نبوده است و ایرانیان موسیقی کیشی نداشته‌اند، و چون رقص بی‌موسیقی کساری نشانی است، پس پیداست که رقصهای دینی نیز در میان آنان رواج نداشته است. لیک از سوی دیگر چون در شاخه‌های دیگر مردم آریایی‌نژاد از هندی و اروپایی، رقصهای مذهبی بفرآوانی انجام می‌گرفته است از اینرو تنها بگفته

هرودوت و باسانی نمی‌توان پذیرفت که در میان ایرانیان چنین آیینی برقرار نمی‌شده و این تیره از آریاییان در جستارها و پرستش خدایان خویش، رقص مذهبی انجام نمی‌دادند. در این باره هم باید گفت با مدارک ما کم و نارساست و یا پیدایش اندیشه و باورهای نوبنی، انگیزه آن گردیده است که این آیین دیرینه آدمیان در میان ایرانیان آن‌زمان فراموش گردیده بکار بسته نشود.

از سوی دیگر چون در روزگار هخامنشی و اشکانی نمونه برخی از رقصهای مذهبی مهری در میان ایرانیان دیده می‌شود، شاید بتوان گمان برد که در دوره‌های پیش از آن نیز، چنین رقصهایی انجام می‌گرفته است. لیک در هرمان زنجیر تاریخ رقص در این زمان گسیخته است و آثاری در دست نیست، مگر اینکه در آینده بر اثر کاوشهای نوبنی، مدارک دیگری بمنت آید و آنرا از تاریکی بیرون آرد.

با این همه، جای یادآوری است که بی‌گمان رقص و موسیقی برای شادی و خوشی در بزرها و برانگیختن احساسات رزمی و شهوانی همواره در میان ایرانیان در همه زمانها رواج داشته و برقرار می‌شده است. در داستانها و نوشته‌های تاریخی این دوره‌ها، اشاره‌هایی هست که انجام این‌گونه رقص‌ها در میان تیره‌های گوناگون ایرانی روشن می‌گرداند.

رقص در دربار پادشاهان ماد.

گرفنون تاریخ‌نویس یونانی در نخستین بخش از کتاب یکم «کوروشنامه»، داستانی آورده که از آن چنین دانسته می‌شود که رقص در دربار پادشاهان ماد برقرار می‌شده و خود شاه نیز گاه بگاه در برابر دوستان و نزدیکان خود، بیایکوبی و دست‌افشانی برمی‌خاسته است.

داستان چنین است که: «روزی کوروش در حضور نیای خود استیگ پادشاه ماد بوده، گفتگو از مهارت شربت‌داران شاهی و ظرافت ساقیگری «ساکاس» ساقی استیگ

پیش می‌آید و کوروش که از او بملت بهانه‌هایی که می‌گرفته تا کوروش را بزند نیایش راه ندهد، دلخوش نبوده، بجدش می‌گوید: «به ساکاس بفرما که جامی بمن دهد تا من هم شراب برای تو بریزم و اگر توانستم، دل ترا برابم. استیگ امر کرد جامی باو بدهند و او اول جام را شسته بعد از شراب پر کرده طوری دلپسند آنرا به استیگ داد که جد و مادرش نتوانستند از خنده خودداری کنند، کوروش هم خندید و در حال جد خود را گرفته بوسید و بعد گفت: «ای ساکاس تو تباہ گشتی، من جای ترا گرفتم، من از تو بهتر شراب‌خواهم ریخت ولی برخلاف تو من شراب نخواهم خورد» علت این حرف کوروش این بود که شربت‌داران وقتی که شراب می‌ریختند با آلتی قبری از آن دست چپ ریخته می‌آشامیدند تا جرئت نکنند زهر در شراب ریزند. استیگ بطور مزاح گفت «خوب حالا که تو این قدر ماهرانه از ساکاس تقلید کردی چرا خودت شراب نخوردی». کوروش جواب داد «ترسیم زهر در جام باشد زیرا روزیکه تو بناسبت عیبد تولدت بدوستانت خیافت دادی، من بخاطر دارم که ساکاس شراب می‌ریخت» استیگ گفت «از کجا دانستی که زهر در جام بوده؟». «از اینجا که شما تماماً اختیار می‌شدید که باطفاً هم اجازه نمی‌دید بکنند، همه با هم فریاد می‌کردید ملتفت نبودید که یکدیگر چه می‌گفتید، آوازه‌های مضحک می‌خواندید و بی آنکه آواز دیگری را بشنویند قسم می‌خوردید که آوازش دلرباست، هر کدام از شما به نیروی خود می‌بایستد ولی وقتی لازم شد برخاسته رقص کنید، نه فقط نمی‌توانستید برقصید، بلکه نمی‌توانستید بایستید، خودت و دیگران فراموش کرده بودید که تو شاهی...».

این نوشته گرفنون، اگر افسانه است یا تاریخ بهرسان تنها هندیکی است که روشن می‌سازد، در دربار پادشاهان ماد، رقص‌های تفریحی و نشاط‌انگیز انجام می‌گرفته و خود شاه هم در این‌گونه رقصها هنبازی می‌کرده است و چون رقص در دربار بوده، می‌توان گفت که در میان مردم نیز رواج داشته است. لیک درباره این که این رقصها چگونه بوده و چه‌سان انجام می‌گرفته آگاهی درستی در دست نداریم.

رقص در روزگار هخامنشیان

با افسوس باید گفت که داستان رقص و چگونگی آن در روزگار هخامنشیان، چندان روشنتر از روزگار پادشاهان ماد نیست و درباره این دوره نیز، جز چند اشاره کوتاه در نوشته‌ها، چیزی بر آگاهی‌های ما نمی‌افزاید.

رقص کوروش در پارس

نخستین اشاره‌ای که بر رقص در نزد پارسیان شده است، در کتاب گرفنون است که می‌نویسد: «کوروش چون پیر شد برای هفتمین بار، از آغاز شاهنشاهی خود، سفری پارس کرده، پدر و مادرش چندین سال پیش مرده بودند. پس از درآمدن پارس آیین قربانی بجای آورده و برای خدایان بر بنیاد آیین پارس رقصهای را آغاز کرد و بخشهای فراوان برود نمود...».

آموختن رقص

آرتینوس تاریخ‌نویس سده چهارم میلادی از کتاب هفتم دوریس که در سده سوم پیش از میلاد می‌زیسته است، و او از زبان کتریاس پزشک دربار ایران، داستانی از چگونگی برگزاری جشن مهرگان در ایران آورده می‌نویسد: «در میان همه جنبشها، تنها در «جشن مهر» Mithras (مهرگان) پادشاه ایران مست می‌شد و ایرانیان می‌رقصیدند، جز ایرانیان دیگر هیچ مردمی از کشورهای آسیای، چنین کاری نمی‌کنند، ایرانیان همانگونه که خواندن می‌آموزند، اصول رقص را نیز می‌آموزند و چنین باور دارند که رقص نیز همچون ورزش تن آندی را نیرومند می‌سازد».

عبارت «همانگونه که خواندن می‌آموزند، اصول رقص را نیز می‌آموزند» که آرتینوس از کتاب دوریس و او از زبان کتریاس، می‌آورد شایسته توجه بسیارست و نیک نشان می‌دهد که رقص در زندگانی روزانه ایرانیان آن روزگار، تا چه اندازه دارای ارج بوده است که آنرا در نزد آموزگاران، همچون خواندن و نوشتن می‌آموختند.

رقص پارسیانه

در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته اولستد آمده است: «سالی یکبار در جشن مهرگان فرمانروای هخامنشی ناچار بود با «هوم» سکرآور مست شود و رقص «پارسیانه» کند که آن بازمانده‌ای از رقص جنگی روزگار پیشین بود.

چون جشن مهرگان برای نیایش و پرستش «میترا» یا مهر، خدای فروغ و جنگ و پیمان و نگهدارنده و دوستار سپاهیان و آریاییان برپا می‌گردید؛ از اینرو می‌توان گمان برد که این رقص پارسیانه که گذشته از شاهنشاهی هخامنشی، دیگران نیز در آن هنبازی می‌کردند، بکار رقص مذهبی و رزمی بوده است، بدینسان که باشندگان در جشن پس از ستایش و نیایش مهر و انجام قربانی و نیاز «هوم» و نوشیدن آن و پیدا کردن سرمستی و سرخوشی بر رقص رزمی برهیبجایی می‌پرداخته‌اند. در آن روزگار مهرگان یکی از جشنهای بسیار بزرگ و پرارج

ایرانیان بنام می‌رفت و هنبازی شاهنشاه هخامنشی در این رقص مهری شانه‌ی است از ارجحی که به‌ستایش و نیایش این بیخ بزرگ می‌نهادند.

این جشن آغاز زمستان بزرگ بود، چون در آن زمان ایرانیان تنها دو فصل داشتند، تابستان بزرگ و زمستان بزرگ، نوروز آغاز تابستان و مهرگان آغاز زمستان بود.

گمان می‌رود از روی گاهشماری هخامنشیان، مهرگان درماه «بئخ یادیش» که بمعنی پرستش خداست، برپا می‌گردید و در آن روز «مهر» باشکوه فراوان ستایش و پرستش می‌شد و جشن و آیین‌های موزی بنام او برگزار می‌گردید.

بر بنیاد آیین ودین هخامنشیان، نیایش کنندگان مهر می‌بایست، شستشوی مذهبی بجا آورده هنگام نیایش «برسم» (شاخه‌های جوان تازه درخت انار) در دست گرفته و شیر را با «زور» یا آب مقدس که بخشی از نوشته‌های مقدس بر آن خوانده شده بود (در اوستا آنرا، زاوترا «Zaotra» می‌نامند) باشیر «گیاه هئومه» درآمیخته‌نوشند و از نان مقدس «دروونه» «Daraona» بخورند. یکی از هفت‌مغی که این شیر را آماده کرده، نیازمهر می‌کرد. «زوت» نامیده می‌شد.

ما از گنلوخته‌هایی که در پایگانی تخت‌جمشید بدست آمده است می‌دانیم که درسال دوم شاهنشاهی خشایارشا (۱۹ سپتامبر ۴۸۴ ق. م. تا ۱۳ فوریه ۴۸۳ ق. م.) آیین نثار و نیایش «هئومه» در دربار هخامنشی انجام می‌گرفت و مستی و سرخوشی شاهنشاه هخامنشی و دیگران در جشن نیایش‌مهر از این نوشیدنی مستی‌آور بوده است.

نوشته‌های خانم کوك

پهرسان، آگاهی ما از داستان رقص شاهنشاه هخامنشی و دیگران در جشن مهرگان چند جمله‌ی بیش نیست و در پیرامون آن بیشتر از این نمی‌توان سخن گفت، لیک با این کمبود مدارک و آثار، دانسته نیست «خانم نیلاگرام كوك» امریکایی که گفتار کوتاهی درباره رقص در ایران نوشته، چگونه توانسته بنویسد که «در دوره هخامنشی بطوریکه از حجاریهای آن دوره معلوم میشود (۴) رقص بطور دسته‌جمعی و با اجتماع بعمل می‌آمده و نیز در سکه‌های آن‌دوره اسلوب رقصهای جنگی نشان داده شده‌است. (۵)

با کوششی که نویسنده برای یافتن مدارک بسنده بیشتری در زمینه رقص بکار بسته است جز آنکه در اینجا نوشته شده است چیزی بدست نیامده و در اینجا ناچار است بگوید که همه پندارهای خانم كوك، افسانه‌های بی‌پایه و خیالی‌پردازانه‌ی مدرکی است، اگر ما بخواهیم با این‌گونه افسانه‌ها از سان

ایستادن سرانجام و آرایش آنها در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید و تیراندازی و نیزه‌رانی روی دریک‌ها (سکه‌های زرین) چنین نتیجه‌های درخشان بسود رقص در روزگار هخامنشیان بگیریم و ایستادن و راه رفتن با سامان سرانجام را در رقص‌های جنگی بشماریم، دانسته نیست پس چرا باید بهمین چیز اکتفا بسنده کنیم و در جهان پندار و گمان از رقص‌ها و بازیگریهای دسته‌بند در پیرامون کاخها و آنتسکده‌ها و آنتسکها و از مجلسهای باشکوه بزم و رقص دوشیزگان ارفروان بوش در تالارهای تخت‌جمشید سخنی بیان نیاوریم و این عهدانها را شرح و بسط ندهیم و بگفته مثل مشهور: «کوک که در عالم خیال بلو می‌خوریم، بگذاریم هر چه جرئت داشته»

ما نمی‌دانیم خانم كوك از کجای سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید، حرکات رقص دسته‌جمعی استنباط کرده و از کدام بول زرین هخامنشی اسلوب رقصهای جنگی را دانسته آورده است. ما که یکپایه این آثار را از زیر چشم می‌نگاریم، می‌توانیم یک حرکت ویژه‌ی که بنام آترا تعبیر و تفسیر می‌شود نمی‌یابیم تا چه رسد به کشف اسلوب اصلی رقصهای روزگار

بی‌گمان در روزگار هخامنشیان رقص و موسیقی و آواز برای شادی و دلخوشی در بزهای طبقه‌های گوناگون مردم ایران رواج داشته است و اشاره‌های کوتاهی هم در کتب تاریخی از نوشته‌های کهن تاریخی هست این سخن را اسلوب و بیان لیک نوشته‌های آنان، چنان نیست که بتوان از آنها، جنگ و رقصها و حرکات را دریافت و با پیرامون آنها سخنان بسیاری گفت.

رقص در دربار خشایارشا

از نوشته‌های تاریخی کهن، چنین پیداست که در بزهای دربار خشایارشا برخی رقصهای تفریحی و شادی‌آور همراه با موسیقی و آواز، انجام می‌گرفته است و زنان غیر عسکری او که شماره‌شان فراوان بوده، می‌بایست هنگام خوراک خوردن، شاهنشاه و شاهبانوی هخامنشی را با موسیقی و رقصهای خود سرگرم و خوش داند، و از اینجا می‌توان گمان برد که ناچار در بزها و جشنهای فرمانروایان پایتتر و سرداران و بزرگان کشور نیز از اینگونه رقصها، انجام می‌گرفته است.

بزم رقص در سفد

یکی از مدارک بودن چنین رقصهایی در بزها، که در

آن گذشته از رقصها، دختران بزرگان ایران نیز به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند، داستان دلدادگی و زناشویی الکساندر مقدونی با «رکسانا» دختر «اکسیارتس» سردار و دختر پارتون (ساتراپ) پارسی‌زاده استان سفد است.

بنوشته تاریخ‌نویسان یونانی، نخستین دیدار الکساندر با رکسانا در سفد در یک بزم رقص بوده که در آن سی تن از دختران خانواده‌های بزرگ سفد نیز مهمان بوده‌اند.

«پلو تاریخ» درباره دلدادگی و زناشویی الکساندر چنین می‌نویسد:

«اگرچه علت آن دل‌باختگی بود، زیرا نخستین بار که او را دید در یک بزم رقص بود و در همان دیدار، جوانی و زیبایی آن زن، دل الکساندر را ربود، با این همه زناشویی با او با مقصودی که داشت هم شایسته و هم سازگار بود. «آریان» نیز همین داستان را بگونه دیگری در کتاب خود آورده است، لیک «کتک کورت» آنرا بسدرازی و بگونه‌ی که در پایین می‌آوریم نوشته است:

پس از آن الکساندر بولایی رفت که «کوهورتانوس» والی آن بود و از ولات ممتاز پارس بشمار می‌رفت، او اظهار انقیاد کرد و الکساندر وی را بحکومت ایفا داشته از سه‌پرسش در نظر را برای خدمت در لشکر مقدونی طلبید و حاکم مزبور پسر سوم خود را هم با اختیار الکساندر گذاشت.

«کوهورتانوس» خواست شیافیی برای الکساندر بسا تجلیلات مشرق‌زمین بدهد و باین مقصود سی نفر از دختران خانواده‌های درجه اول سفدیان را باین بزم دعوت کرد، دختر والی هم جزو آنان بود و این دختر از حیث زیبایی و لطافت مثل و مانند نداشت، و بقدری دل‌را با بود که در میان آنهاهم دختران زیبا، توجه تمام حضار را بخشود جلب می‌کرد، الکساندر که مست باشد عنایت‌های اقبال و ایخره شراب بسود عاشق وی گشت.

کتک کورت سپس می‌فرزید: «پادشاهی که زن داریوش و دختران او یعنی زانی را دیده بود که کسی جز «رکسانا» در وجاهت بیای آنان نمی‌رسید، با وجود این نسبت بآنها حسینایی جز محبت پدر باولاد نیروورده بود و در اینجا عاشق دختری شد که نه در عروقت خون شاهی جاری بود و نه از حیث مقام می‌توانست قرین آنها باشد.

پهرسان بودن این داستان و آگاهی در تاریخها، و برگزاری بزم رقص با دختران فرمانروا و بزرگان سفد، گذشته از این که از دیدگاه تاریخ رقص پرارزش می‌باشد، بلکه نشان می‌دهد که پایگاه رقص در آن روزگار (برخلاف دوره‌های بعد) بسیار ارجمند و والا بوده و حتی دختران فرمانروایان و بزرگان ایران‌زمین نیز در چنین بزهایایی

همبازی کرده به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند. چنانکه پیش از این هم نوشتیم، در آثار روزگار هخامنشی، هیچ‌نگاره و بیکریمی که نمودار حالت رقص باشد، تا کنون دیده نشده یا بسخن دیگر، ساخته نشده است، زیرا ایرانیان شهرتین و درباریان شاهنشاهان هخامنشی، مردمانی بسیار جدی و متین و شریفی و درباره زنان و دختران خود بسیار سختگیر بوده‌اند، از اینرو نه تنها از نگاشتن بزهای رقص و از اینگونه آیین‌ها بر روی سنگ و فلز و ظرفها و جز آن، خودداری می‌کرده‌اند، بلکه حتی نخواسته‌اند که چهره و بیکره هیچ زنی و بانویی در جای (جز در بنیچا) بنمایش گذاشته شود تا میبادا از ارج آنان که سخت پاكینش بودند بکاهد.

۱- نوشیدن «هئومه» يك آیین کهن آریایی است و از آن برای پدید آوردن بیخودی و غلبه مذهبی یا کیف مقدس بود می‌جستند، با آنکه در بخشی از اوستا (بخشهایی که سپس از کیش کهن‌تر یارین هخامنشیان وارد دین زردشت گردیده است) «هئومه» ستوده شده‌است، لیک در «گاتها» زردشت سخت بر نوشیدن آن نکوهش کرده و در جاییکه با خشم و تندی فراوان از قربانی گاو سخن می‌گوید این آشامیدنی را امریضی نامیده پیروان خود را از نوشیدن آن بدور می‌دارد.

۲- در میان گنلوخته‌های پیدا شده از تخت جمشید، لوحی است از سال دوم شاهنشاهی خشایارشا که در آن دستور داده شده مزد مردی یا مغبی که کار او «رئواییش - هوتی - ره» نامیده شده، پرداخت‌گردد، بخش دوم این واژه برابر است با واژه ایلامی «هوتی» «Hutti» بمعنی ساختن و انجام دادن که نشانه سوم شخص مفرد بر آن افزوده شده است و می‌توان آنرا ساخت یا سازنده ترجمه کرد، و برابر است با واژه پارسی باستان «Kara». بخش یکم برابر است با واژه اوستایی «raethwis» که در پهلوئی بگونه «rathwis» درآمده و در پارسی باستان می‌تواند واژه می‌باشد بگونه «raethwis Kara» یا «rathuviskara». و این در اوستا نام یا پیش‌نام یکی از هفت موبدی است که هئومه را درآمیخته میان پیروان بخش می‌کند. در میان پارسیان هند باین موبد «Raspi» می‌گویند، همچنین از گنلوخته‌های دیگر تخت‌جمشید چنین دانسته می‌شود که ساغرریزی یا فدیه و نثار نوشتابه (Libation) در روزگار هخامنشیان رواج داشته و در آیین‌های مقدس دینی انجام می‌گرفته است. در یکی از لوحه‌های گلی نوشته شده: «دوازده کوزه شراب با دست، «ارته‌خرتوه» به‌منها برای انجام دادن آیین مقدس نثار باده رسیده است.»

۳- ترجمه این گفتار بیکبار در محله انجن ایران و ایریکا و بار دوم بشکل دیگری (با ترجمه‌ی پر از غلط) در شماره دوم مجله نمایش هنرهای زیبای کشور بچاپ رسیده است.